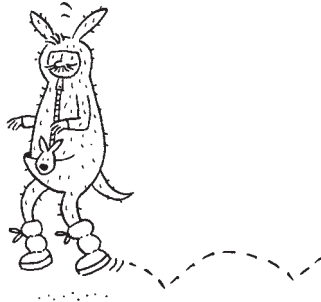


۹

نونایسترن

یک قوطی پراز کوآلا!

نویسنده: آلیس پانترمولر
تصویرگر: دانیلا کوهل
مترجم: نونا افراز



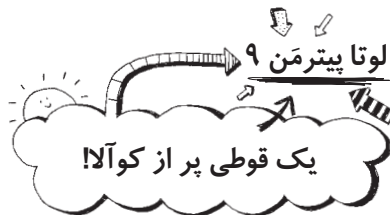
Author: Alice Pantermüller
Original title: Mein Lotta-Leben. Volle Kanne Koala
With illustrations by Daniela Kohl
© 2017 by Arena Verlag GmbH, Würzburg, Germany.
www.arena-verlag.de
Through KIA Literary Agency
Persian translation Copyright © 2022 by Houpa Publication

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب
قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright)،
امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن
قرارداد از ناشر آن، Arena، خریداری کرده است.

رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟
یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب، آلیس پانترمولر و
ناشر خارجی آن، آرنا، برای چاپ این کتاب به زبان
فارسی در ایران و همه‌جا دنیا اجازه گرفته و
بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی
صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده است.
اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی
در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت
آلیس پانترمولر این کار را کرده است.

استرالیا

سرشناسه: پانترمولر، آلیسه
Pantermüller, Alice
عنوان و نام پدیدآور: یک قوطی پر از کوآلا / نویسنده آلیس پانترمولر؛
تصویرگر دانیلا کوهل؛ مترجم نونا افراز.
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری: ۱۶۸ ص: مصور.
فروست: لوتا پیترمن: ۹.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۴۳۹-۸ دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۴۳۹-۸
وضعیت فهرست نویسی: فیا
یادداشت: عنوان اصلی: Volle Kanne Koala.
یادداشت: گروه سنی: ج.
موضوع: داستان‌های کودکان آلمانی
Children's stories, German
شناسه افزوده: کول، دانیلا، ۱۹۷۲-م، تصویرگر
شناسه افزوده: Kohl, Daniela
شناسه افزوده: افراز، نونا، ۱۳۶۱-م، مترجم
رده بندی دیویی: ۱۵۸۳۲/۹۱۴
شماره کتابشناسی ملی: ۷۶۶۷۴۹۰



نویسنده: آلیس پانترمولر

تصویرگر: دانیلا کوهل

مترجم: نونا افراز

ویراستار: الهه رضایی

مدیر هنری: فرشاد رستمی

طراح گرافیک: بهار یزدان‌سیاس

تایپوگرافی: مهدخت رضاخانی

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۱

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۸۰۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۷۲-۷

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۴۳۹-۸

استرالیا

هوپا
Hoopa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی،
سندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵، تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰
www.hoopa.ir info@hoopa.ir
© همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
© استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.



این منم



لوتا پیترمن



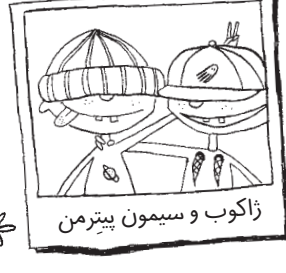
شاین وارچک

بهترین دوستم



دوقلو هستند

برادرهای خل وچلم



زاکوب و سیمون پیترمن

مامانم



زاینه پیترمن

فلوت هندی من

عاشق غذاهای اجق و جق هندی



راینر پیترمن

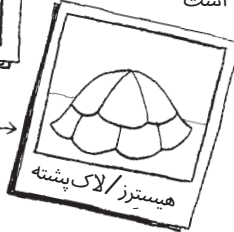


یل گلزاره

عضو تیم ما:

خرگوش های مردمان

فرانسوی است



هستیر / لاک پشته

هستیرز را برادرهای خل وچلم، وقتی داشتند توی زیرزمین بازی می کردند، از خواب زمستانی بیدار کردند.

بابام معلم



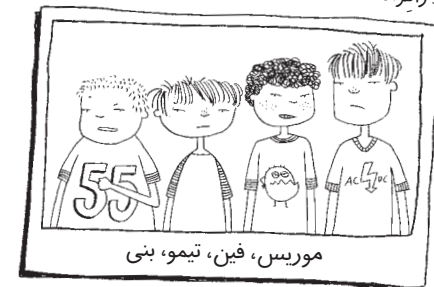
ایما، حنا، لیف گرتِه



برینیکه بودیکر

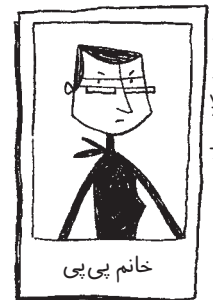
توی کلاس ماست. خیلی دماغ سربالاست

تیم برینیکه بودیکر به نام گل پیسندان گوسه پندان



موریس، فین، تیمو، بنی

راکرها



خانم پی پی

معلم کلاسماں

از بالای عینکش خیلی جدی آدم را نگاه می کند



کیم و کارولین



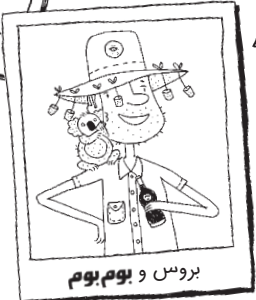
مارک و فریس



آنا و دانیل



آروید و نیکلاس



بروس و بوم بوم

من و شاین یا این ها توی استرالیا آشنا شدیم.

که طبق معمول از نظر شاین خیلی بامزه بودند.

چهارشنبه، ۱۱ ژانویه

امروز بعد از ظهر تا آمدم بنشینم سر مشق‌های انگلیسی، صدای فریاد مامان از پایین آمد:

من دارم می‌رم خرید! خدااااا!



چه عجب! چند ساعت بود که منتظر همین لحظه بودم! فوری از اتاق

پریدم بیرون و بیخ زدم:

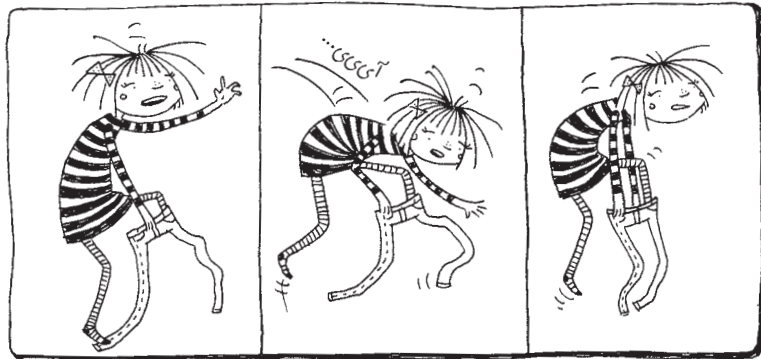
صبر کن! من هم می‌آم!



تقدیم به هیسترز و طرف‌دارهایش

بعد هم دویدم توی اتاقم و خودم را به زور چپاندم توی

شلوار جینم. چون زیرش جوراب شلواری پوشیده بودم. 😊



چند دقیقه‌ی بعد با ماشین راه افتادیم به سمت **فروشگاه**. البته

مامان معمولاً با دوچرخه تا آن جا می‌رود،



ولی چون هفته‌ی گذشته همه جا کلی برف نشسته بود، با دوچرخه


نمی‌شد رفت.



مامان توی پارکینگ پارک کرد و قبل از پیاده شدن، نگاهی به

فهرست خریدش انداخت. من هم فرصتی

پیدا کردم تا به بیلورد بزرگی که درست

جلویمان بود، نگاه کنم. 



از پله‌ها که می‌پریدم پایین، مامان خیلی با تعجب نگاهم کرد.



خب، بگو ببینم عزیزم، از کی تا حالا
داوطلبانه می‌آی خرید؟
چیز خاصی می‌خوای؟

من هم فوری کلاهم را جوری کشیدم روی
گوش‌هایم که انگار چیزی نشنیده‌ام.



چون واقعی چیز خاصی می‌خواستم و مطمئن بودم که
مامان مخالفت می‌کند.

هرچند اصولاً هیچ‌کس نمی‌تواند

مخالف



و قلبم شروع کرد به تندتندزدن.



رویش عکس مردی بود با کلاهی عجیب و غریب که یک عالمه چوب پنبه ازش آویزان بود. با یکی از دست‌هایش یک کوآلای خیلی گُوگولی را نگه داشته بود و با آن یکی دستش یک بطری کوآلاکولا را. پشتش آسمان آبی بود و خورشید در آن می‌درخشید.

فودش بودا

و من دقیقاً همان سفر را می‌خواستم برنده شوم!



به خاطر همین بود که آن قدر هیجان‌زده بودم.

با کوآلاکولا و بوم بوم کوآلا، یک سفر دونفره به استرالیا برنده شوید!

- ۵ عدد جایزه‌ی دونفره‌ی شرکت در اردوی استرالیا
- ۲۰ عدد جایزه‌ی شانسی کوآلاکولا
- ۱۰۰ عدد عروسک بغلی بوم بوم!

روی بیلبرد جایزه‌های دیگری را هم که ممکن بود برنده شوی، نوشته بودند:

- ۵ عدد جایزه‌ی دونفره‌ی شرکت در اردوی استرالیا
- ۲۰ عدد جایزه‌ی شانسی کوآلاکولا
- ۱۰۰ عدد عروسک بغلی بوم بوم!

این جمله، بزرگ روی بیلبرد نوشته شده بود.

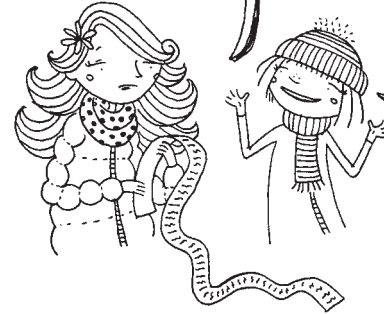
یواشکی به مامان نگاه کردم تا ببینم او هم بیلورد را دیده یا نه.

ولی او فقط زیرلب غرزد که:

نمی‌دونم اصلاً من این‌جا وسط ژانویه می‌تونم گوجی^۱ و آسرولا^۲ پیدا کنم؟

فوری گفتم:

ژتون^۳ کجاست؟
من چرخ‌دستی رو می‌آرم
که بتونی زودی بری توی
فروشگاه.



۵

مامان دوباره با تعجب نگاهم کرد و ژتون پلاستیکی را داد بهم.



بیرون ماشین دانه‌های یخی^۱ برف

دور گوشم پرواز می‌کردند.

تندی چرخ‌دستی را برداشتم و

رفتم به سمت در ورودی.



۱. از گیاهان بومی چین. - م.

۲. میوه‌ای گرمسیری که در هند غربی و بعضی قسمت‌های آمریکای جنوبی می‌روید. - م.

۳. چیزی شبیه سکه که در آلمان با آن قفل چرخ‌دستی خرید فروشگاه‌ها را باز می‌کنند تا بتوانند از آن برای خرید استفاده کنند. - م.

به مامان گفتم:

«من چرخ‌دستی رو برات هل می‌دم.»

می‌خواهی جنس‌ها رو از قفسه‌ها
بردارم و بیارم؟



اهه‌هه‌هه

مامان با تعجب و ناباوری خندید.

عزیزم، لوتا، جریان چیه؟ چیز خاصی
می‌خوای؟ عذاب‌وجدان داری یا
داری چیزی رو پنهان می‌کنی؟
مسئله‌ی ریاضی‌ات رو درست حل
نکردی و باید دوباره بنویسی‌اش؟



با دل‌خوری گفتم:

هرچند همان موقع یادم افتاد که واقعی باید

نه‌خیر، اصلاً!

مسئله‌ی ریاضی‌ام را دوباره بنویسم،

چون غلط بود. 😊



ولی به هر حال پدر و مادرها همه‌اش عادت دارند که تا یک کم
بچه‌ها می‌خواهند کمکشان کنند، فکر می‌کنند حتماً اتفاق
بدی افتاده!



از قسمت نوشیدنی‌ها یک عالمه آب سیب و آب پرتقال برداشتم و گذاشتم توی چرخ دستی. بعد هم انگار غافل گیر شده باشم **جیغ** کشیدم:

این‌ها رو قبلش با خودم خیلی تهرین کرده بودم.

اوو! اوووو! او لا لا!

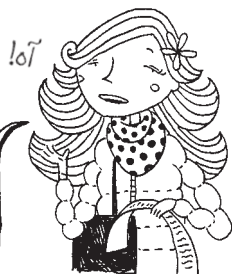
جیغ!



مامان! نگاه کن! **کوالاکولا!**

مامان آه کشید و چشم‌هایش را چرخاند.

البته که اون‌جا **کوالاکولا** هست.
همه‌جا **کوالاکولا** هست.



من هم که به این زودی‌ها نمی‌خواستم تسلیم شوم.

ولی آخه دیدی چه جایزه‌های باحالی گذاشته‌اند،
مامان؟ با **کوالاکولا** و کوالایی به اسم **بوم بوم...**

... یک سفر دونفره
به استرالیا برنده شوید

مامان شعار تبلیغاتی را از
حفظ گفت.

در هر صورت جوری رفتار کردم که انگار نشنیده‌ام مامان چی گفته.
فقط پرسیدم:

شیر می‌خوایم؟

و مامان گفت چهار لیتر
شیر ارگانیک.



بعد هم کلی خرید کردیم. خدایاش من خیلی کمک کردم که زودتر

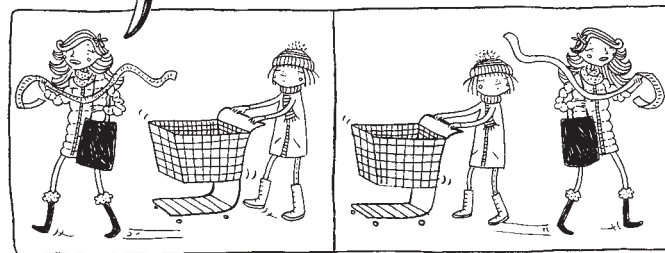
خریدمان تمام شود و فوری برسیم به قسمت نوشیدنی‌ها. هرچند مامان

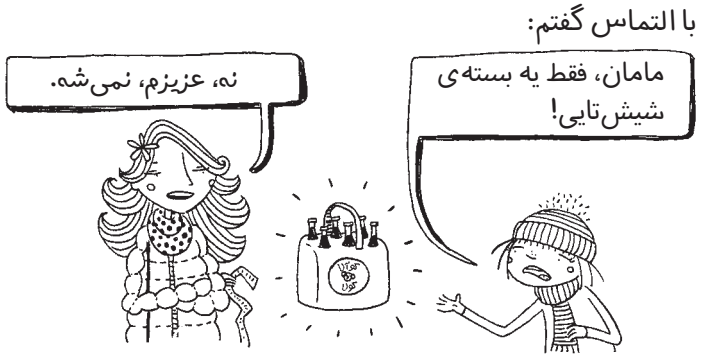
خیلی از چیزهایی را که توی فهرست خریدش بود، پیدا نکرده بود و هی

می‌دوید این‌ور و آن‌ور.

غرز:

اصلاً جالب نیست که این‌جا **کریم روی نان لوبیا** ندارند.
جلبک اسپیرولینا هم پیدا نکردم.



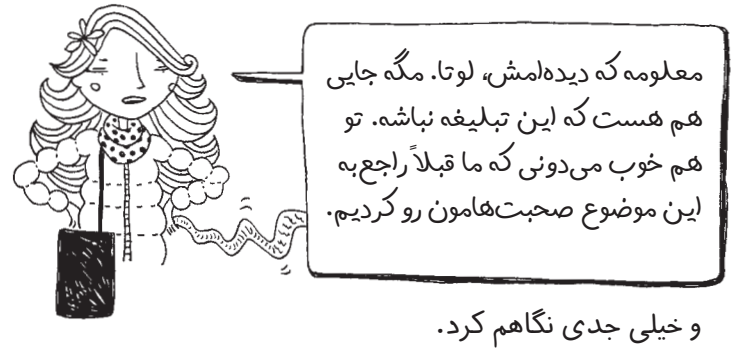


یه شیشه! فقط یه شیشه! یکی هم برای ژاکوب و یه دونه هم برای سیمون!



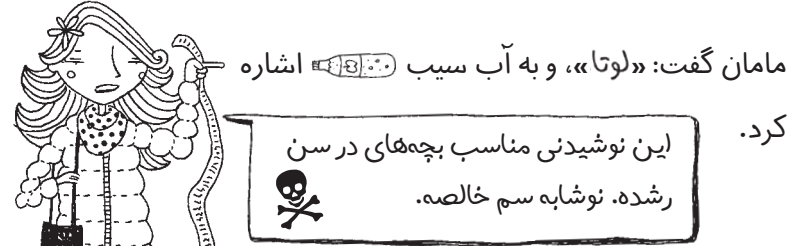
همان موقع آقایی با چرخ دستی خریدش دقیقاً آمد کنار ما و گفت:

بخشید... اجازه می دید...



با ناله گفتم: «ولی مامان...!»

امیلیا و اولیویا هم **استرالیا** زندگی می کنند! دختر عمه های عزیزم! اگه من این سفر رو ببرم، می تونم خیلی زود بینمشون! ولی اگه... اگه اجازه نداشته باشم که نوشابه بخورم، شاید دیگه **هیچ وقت**، **هیچ وقت** بینمشون!



مامان گفت: «البته، خواهش می‌کنم.» و

چرخمان را هل داد کنار.

ما هم دیگه می‌خواستیم بریم به سمت صندوق.

ا... مامان!!!



و بعد هم مرده یک بسته‌ی شش‌تایی **کوالاکولا**ی دیگر برداشت و گذاشت روی بسته‌هایی که قبلاً برداشته بود...



در راه برگشت، یک کلمه هم با مامان حرف نزدیم و وقتی رسیدیم

خانه، تندی رفتم توی اتاقم.

خریده‌های مسخره‌اش رو خودش بیاره تو

و جابده این‌ور و اون‌ور! @



سر شام مامان کمی قیافه گرفته بود. (⊖) بابا هم همین‌طور.

و درحالی‌که نوک انگشت‌هایش را به هم فشار می‌داد،

گفت: «لوتا»،



وقتی من و مامانت خوردنِ نوشابه رو برات ممنوع می‌کنیم، به‌خاطر خودته. می‌دونی یه لیتر نوشابه چقدر شکر داره؟

نه، نمی‌دانستم. اصلاً برایم مهم نبود. چون

راستش من فقط تَشْتَكش را لازم داشتم که

تویش نوشته که

تو برنده شده‌ای یا نه. ↑



به اندازه‌ی بیست و چهار تا قند!
تازه، به‌جز اون رنگ کاراملی
سوخته یا ای ۱۵۰ دی ...

ای بابا! من فقط می‌خواستم توی همین زمستان یک

سفر به استرالیا برنده شوم و بروم پیش دختر عمه‌هایم.

چون الان توی **استرالیا** تابستان ☀️ است!



۱. استرالیا در نیمکره‌ی جنوبی قرار دارد و وقتی در نیمکره‌ی شمالی زمستان است، در استرالیا تابستان است.

بابا فقط دستی کشید به پیشانی اش و چشم هایش را چرخاند. مامان هم

سرس را تکان داد و غر زد: **لوتا!**



ژاکوب خم شد و خودش را انداخت وسط و با پررویی

گفت: **آهان، پس شاین به خاطر همین این قدر خنگه.**



و سیمون هم خنده‌ی مسخره‌ای کرد.

با **کوآکولا** و شاین خنگول، برنده‌ی یه سفر دونفره به قفس میمون‌ها شوید!



آآآآه، این دوتا واقعاً احمق‌ترین

برادرهای روی زمین‌اند!

از همه بدتر این‌که اسید فسفریک داره که باعث می‌شه که تعادل فسفات-کلسیم بدن به هم بریزه...



آه، از دست این بابا!

هیچ‌کی به بچه‌ها قهوه نمی‌ده، ولی نوشابه خودش همون قدر کافئین داره که...



بعد از مدتی بابا ساکت شد و چند لحظه به من نگاه کرد.

~~فکر کنم نطقش تمام شده بود.~~



بالاخره من هم توانستم چیزی بگویم. گفتم:

ولی همه‌ی بچه‌های کلاس ما اجازه دارند **کوآکولا** بخورند. شاین که می‌تونه هرچقدر دلش خواست، بخوره!



بله! حالا می‌فهمد که خودش و مامان چقدر

بی‌رحم‌اند!